

۲۰۰۱ TRIBUN 6, Q1

KOD: TR650

تریبون ۶ ۲۰۰۱

آزمون روسیه در چچنستان

محمد آزادگر

آدرس پست الکترونیکی برای تماس با نویسنده این مقاله:

<azadgar@yahoo.de>

ارتش روسیه در عملیات گسترده نظامی علیه چچن•ها، از هیچ وحشیگری و قصاوت کوتاهی نکرده است. تمام دهات و شهرهای چچنستان با خاک یکسان شده است. خانه•های چچنی ها سوزانده شده، مزارع شان مین گزاری شده و هست و نیست شان توسط سربازان روس به تاراج رفته است. شاهدان عینی به تجاوز سربازان روسی با زنان و دختران در ضمن غارت و چپاول شهادت می دهند. بیش از هزاران غیر نظامی در بمباران های هواپیماهای جنگی ارتش روسیه به هلاکت رسیده اند. بیش از یک سوم جمعیت، یعنی حدود دویست هزار نفر از اهالی جمهوری چچنستان آواره شده و به کشورهای همجوار پناه برده اند. روسیه برای تسلط خود بر چچنستان سیاست پاکسازی قومی، زمین های سوخته و کوچاندن های اجباری را در پیش گرفته است.

اولین جنگ چچن (۹۶ - ۱۹۹۴) هشتاد هزار کشته بجای گذاشت و بخش اعظم این سرزمین به ویرانه ای تبدیل شد. یلتسین زیر فشار شکست های سنگین نظامی و افکار عمومی مردم روسیه و همچنین فشارکشور های خارجی مجبور به عقب نشینی شد.

پس از جنگ اول، روسیه از کمک به بازسازی چچن امتناع کرد و اصلان مسخدوف میانه‌رو را، که بارای اکثریت مردم چچن به ریاست جمهوری انتخاب شده بود، بایکوت کرد. بخاطر بمباران کارخانه‌ها، مزارع، بیمارستان‌ها، مدارس و... هرگونه فعالیت تولیدی در چچن متوقف و دزدی، آدم‌ربائی و جنایت فراگیر شد. بی‌قانونی و هرج و مرج در چچنستان - که خود روسها در آفرینش آن نقش اساسی داشتند - بهانه‌ای دست رهبران کرملین داد تا تبلیغات سنگین و گسترده‌ای علیه چچن‌ها آغاز کنند. حتی قبل از بمب‌گذاری‌ها در بعضی شهرهای روسیه، تحقیر و آزار و اذیت قفقازی‌ها در روسیه و بویژه در مسکو به اوج خود رسیده بود. نژادپرستی نامریی علیه قفقازی‌ها به فرهنگ عادی تبدیل شده بود. کم‌دین‌های روسی، چچن‌ها را «سوسک» می‌نامیدند. در بحث‌ها و میزگردها درباره‌اینکه آیا چچن‌ها اساساً از لحاظ ژنتیک جنایتکار هستند یا نه، تأمل می‌شد. با چچن‌ها در روسیه مانند یهودی‌ها در آستانه قدرت گرفتن هیتلر در آلمان رفتار می‌شد. تبلیغات نژادپرستانه و شوینستی از طریق رسانه‌های همگانی دامنه گسترده‌ای یافته بود و هرکس درباره این تبلیغات اما و اگر می‌کرد برچسب هوادار تروریست‌ها می‌خورد. تمام اینها برنامه حساب شده‌ای بود که افکار عمومی روسیه و غرب را برای لشکرکشی به چچن آماده سازد. یلتسین و شرکاء به این لشکرکشی و تبهکاری احتیاج داشتند. مافیای حاکم بر روسیه در شرایط جنگی و برانگیختگی احساسات ناسیونالیستی، سریعتر و سهولتر می‌توانست ثروت‌های ملی کشور را غارت کرده و سرمایه‌داری بازار آزاد را در روسیه سازمان‌داده و تثبیت و تحکیم کند. هیاهوی مبارزه با «باندهای تروریست» و «بنیادگرایان اسلامی» و «طالبان‌های قفقازی» بخوبی می‌توانست در خدمت این اهداف و اقدامات جنایتکارانه ملازم با آن قرارگیرد.

حزب کمونیست روسیه نیز که نیروی اصلی چپ روسیه بحساب می‌آید متأسفانه نتوانسته خانه تکانی‌فکری قابل توجهی بکند. این حزب هنوز در رؤیای «اتحاد جماهیر شوروی» سیر می‌کند و بمانند جریانات شوینستی و ناسیونالیستی احساسات ناسیونالیستی جریحه‌دار شده روسها را باد می‌زند و به بهانه «مصلحت سیاسی» اصول مسلم و تخطی ناپذیر مارکسیسم - دفاع از حق دموکراتیک مردم - رابه فراموشی می‌سپارد و احساسات

ناسیونالیستی روسها را علیه ملیت‌های ستمدیده همجوار و یاداخل فدراسیون روسیه جهت می‌دهد.

واقعیت این است که در جنگ اول چین، مبارزان آزادیخواه این منطقه عمدتاً و قبل از همه، ملی‌گرایانی بودند که برای رهایی از سلطه روسیه می‌جنگیدند. اسلام‌گرایان در این منطقه از نفوذ اجتماعی قابل ملاحظه‌ای برخوردار نبودند. اسلام در این منطقه ریشه نداشت و مردم تنها اعتقادات سطحی مذهبی داشتند. تنها حدود ۲۵۰ سال است که اسلام به این منطقه وارد شده است. تا همین جنگ دوم چین گروه‌های بنیادگرای اسلامی در سطح اجتماعی بشدت در حاشیه بودند. تا این زمان موجودیت اینان عمدتاً در گرو حمایت‌های مالی عربستان سعودی و کمک‌های نظامی و آموزشی طالبان بود. کمک‌هایی که بطور مستقیم و یا غیر مستقیم در چهارچوب «استراتژی کمربند سبز» نوینی قابل درک بود که اینبار امپریالیسم آمریکا بجای انگلیس در صدد بکارگیری آن است.

با این وصف علت رشد اسلام‌گرایی در منطقه قفقاز و همچنین در چین که عمدتاً بعد از جنگ اول صورت گرفت را نباید تنها به حمایت‌های مالی و نظامی آمریکا، عربستان سعودی و طالبان خلاصه کرد. بلکه باید توجه داشت که اسلام‌گرایی در قفقاز، و از جمله در چین، بیش از آنکه بعنوان یک مذهب و پایبندی به سیستمی از اعتقادات دقیق اسلام باشد، بیان نوعی هویت ملی در مقابل تهاجم و فشار و تحقیر ملت روس (دنیای مسیحیت) است.

تا آنجا که به سیاست‌ها و اهداف ایالات متحده و غرب مربوط می‌شود، تردیدی نیست که پس از فروپاشی اتحاد شوروی آنها در صدد تسلط بر منطقه قفقاز، آسیای مرکزی و حوزه دریای خزرند. این منطقه بخاطر موقعیت سوق‌الجیشی و منابع زیر زمینی غنی، پیوسته مورد توجه امپریالیسم بوده است. اینکه آمریکا و غرب و مباشر آنها در منطقه - ترکیه - در ایجاد ناآرامی‌ها در منطقه قفقاز در چند سال گذشته نقش داشته‌اند و هم اکنون نیز دارند، بر کسی پوشیده نیست. آمریکا می‌خواهد سلطه خودبریکی از مهم ترین مناطق استراتژیک جهان را برقرار سازد، و روسیه نیز برای احیای سلطه و اقتدار سابق خود در منطقه و به بهانه مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی چین را به خاک و خون و آتش

می‌کشد. شاید در نگاه اول کمی متناقض بنظر رسد که چگونه آمریکا و غرب ضمن حمایت مادی و معنوی از مسکو، آتش بیار معرکه در قفقاز هستند و کشورهای این منطقه را علیه روسیه تحریک می‌کنند! غرب و آمریکا نیک می‌دانند که لشکرکشی روسیه به قفقاز جامعه روسیه را دچار بحران‌های شدید کرده باعث تضعیف هرچه بیشتر ابر قدرت روسیه خواهد شد و مسلم است که هرچه قدر روسیه ضعیفتر و شکننده تر گردد، بیشتر به ساز آمریکا و غرب خواهد رقصيد و در ضمن کشورهای قفقاز و حوزه دریای خزر بیش از پیش و با سرعت بیشتری از روسیه فاصله خواهند گرفت و به غرب نزدیکتر شده و جای پای آمریکا و غرب و همچنین ناتو در منطقه قفقاز محکم‌تر خواهد شد. و در نتیجه آمریکا و غرب ساده تر و بی‌دردسر تر خواهند توانست تسلط سیاسی خود را گسترش داده و بر منابع نفت و گاز حوزه دریای خزر چنگ اندازند. در واقع این خلق‌های منطقه قفقازند که قربانی مطامع سیاسی و اقتصادی روسیه و آمریکا و غرب می‌شوند و از هر طرف زیر فشار قرار می‌گیرند.

طبیعی است آنچه در منطقه قفقاز اتفاق می‌افتد تاثیر مستقیم بر آینده سیاسی و اقتصادی ایران خواهد گذاشت. جدا شدن‌های ملی در اطراف دریای خزر و قفقاز ممکن است منجر به تقویت حضور آمریکادر منطقه بشود، ولی براساس این ملاحظه می‌توان با مبارزات استقلال طلبانه و جدایی خواهانه مردم این منطقه مخالفت کرد. طبعاً حضور آمریکا در منطقه به ضرر خلق‌های منطقه است. ولی در یک محاسبه دراز مدت، مهم ترین مساله در منطقه، به رسمیت شناخته شدن حق ملل در تعیین سرنوشت خود و دفاع از حق دمکراتیک مردم برای پی‌ریزی دمکراسی است.

در این میان چپ‌های ایرانی در رابطه با این جنگ و تجاوز روسیه به یک خلق کوچک شمال قفقاز مواضع گوناگونی اتخاذ کرده‌اند که عمدتاً نشان دهنده سردرگمی و دیدگاه‌های نادرست و ناپاوری به دمکراسی است. برخی از مبارزات استقلال طلبانه خلق‌های قفقاز و از جمله مردم چچن را برای آزادی از سلطه و نفوذ روسیه، صرفاً تحریک و توطئه قلمداد کرده و از زاویه «مبارزه ضد آمریکائی» باروسیه هم صدا شده و همه ناآرامی‌ها و جنایتهای روسیه در منطقه را به پای «امپریالیسم آمریکا» می‌نویسند! برخی نیز با اعلام اینکه

مبارزان چچن «باندهای تروریست اسلامی اند» خیالشان را راحت کرده و جنگ چچن را به جنگ قدرت در مسکو تقلیل داده‌اند. گروهی نیز با اعلام اینکه نه خواهان جدایی چچن از روسیه هستند و نه مدافع سرکوب چچنی‌ها، در واقع سرکوب چچن را توجیه می‌کنند! واقعیت این است که چپ ایران در مجموع جنبش استقلال طلبانه چچن‌ها را درخور حمایت نمی‌داند، زیرا معتقد است که حرکات و مبارزات چچن‌ها اسلامی است و یا تحت رهبری اسلام‌گرایان قرار دارد. ریشه چنین طرز تلقی‌ای را، همانطور که اشاره شد، می‌توان در سست بودن باورهای چپ مانسبت به دموکراسی و حق حاکمیت مردم دانست و اینکه دفاع از حق حاکمیت مردم را نمی‌توان به‌انه‌هایی محدود کرد که به‌لحاظ فکری و نظری مورد تأییداند. درست‌ترین سیاست برای آزاد ساختن مردم چچن از نفوذ مرتجعان، دفاع قاطع از مبارزات برحق آنهاست. از جمله مهم‌ترین عواملی که باعث‌گرایش چچن‌ها به سوی اسلام‌گرایان می‌شود، عدم حمایت قاطع نیروهای چپ و دمکرات از آنها در مقابل سرکوب خشن روسیه است. بخاطر همین باور سست به دموکراسی است که بخش وسیعی از چپ ما مبارزه ملل و اقوام ساکن ایران برای احقاق حق ملی‌شان را زیر سوال می‌برند و به ستم ملی حکومت مرکزی چشم فرو می‌بندند. دفاع از حق تعیین سرنوشت - حق دموکراتیک مردم ضرورتاً به معنای دفاع مشخص از جدایی به عنوان یک طرح نیست. ولی مخالفت با حق تعیین سرنوشت، ملت‌های تحت ستم را بیشتر به سوی جدایی سوق می‌دهد.

چپ بدون اما و اگر باید حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش را بعنوان یک اصل خدشه‌ناپذیر و اساسی بپذیرد. پذیرش این اصل به معنی پذیرش اصول اساسی دموکراسی و آزادی است. خلق چچن اگر می‌خواهد - که می‌خواهد - از روسیه جدا بشود باید این حق محترم شمرده شود و به بهانه نفوذ عربستان سعودی و یا آمریکا در این سرزمین نمی‌توان با حق ملت چچن برای جدایی از روسیه و تشکیل دولت مستقل مخالفت کرد، حتی اگر این دولت، دولتی بمانند طالبان در افغانستان باشد.

مبارزات استقلال طلبانه چچن‌ها برحق است. مقصر اصلی در جنگ چچن مافیای حاکم بر کرملین است که می‌خواهد سلطه و اقتدار خود را با زور و قلدری حفظ نماید. خلق‌های

قفقاز باید سرنوشت خودشان را خودشان رقم بزنند. طبیعی است آمریکا و غرب از این وضعیت نابسامان منطقه برای گسترش نفوذ و سلطه خود و برای منافع اقتصادی‌شان سوء استفاده کنند، ولی این سوء استفاده‌ها و حتی توطئه‌ها و تحریکات نباید ما را به دفاع از سیاست مسکو و بی‌توجهی به خواست‌های برحق ملل قفقاز بکشاند.

تنها با برسمیت شناختن و احترام با حق ملت‌های قفقاز برای تعیین سرنوشت خودشان و دفاع از این حق می‌توان توطئه‌ها و تحریک‌های قدرت‌های بزرگ سلطه‌گر را خنثی ساخت و مانع سلطه آنها شد و دموکراسی و آزادی را در منطقه نهادینه ساخت.